

# اثری نویافته از حکیم زجاجی

علی پیرنیا

غرض در اینجا شناساندن سراینده‌ای است که در سده هفتم، در شهر تبریز، شاهنامه را نمونه ذوق و پسند خاطر خویش قرار داده و دفتری در پیروی از آن و ادامه آن ساخته است. در شمال غربی ایران، در نیمه دوم قرن ششم، شاعرانی ظهور کرده‌اند که کار آنان با شاعران منطقه ادب‌پرور خراسان تفاوت‌هایی داشته است. شاعرانی معروف در آذربایجان، چون ابوالعلائی گنجوی، قوامی گنجوی، فلکی شروانی، خاقانی شروانی و نظامی گنجوی ظهور کردند و شاید بتوان گفت شعر حکیم زجاجی، که در اواسط قرن هفتم قرار می‌گیرد، ادامه همان حرکت و شیوه است. شاعر بیش از شصت هزار بیت در وزن متقارب سروده که در دو مجلد کتابت شده است. اکنون کتاب دوم در اختیار ماست. آن قدر به کار فردوسی نزدیک می‌شود و در شعر او زندگی می‌کند که گاه مصراع یا بیتی را بعینه از او می‌آورد و یا ابیاتی از او را، با پس و پیش کردن واژه‌ها، از آن خود می‌سازد. در پی مقایسه این نسخه با شاهنامه نیستیم و یا اینکه سراینده چه پایه و مایه‌ای در طبع آزمایی دارد و یا از کتاب ارج‌مند شاهنامه تا چه میزان بهره برده است. بزرگان خود، به هنگام مرور متن، در می‌یابند و تعبیرها، تصویرها، ترکیب‌ها، واژه‌ها و حتی شیوه خاص بیان شاهنامه‌ای را خواهند شناخت.

ویژگی‌های نسخه

نسخه‌ای که وصف آن را در اینجا می‌آوریم در کتاب‌خانه دانشگاه پیشاور به شماره ۴۰۹

ثبت شده است! نسخه دومی از آن پیدا نیست یا من نفاتم. قطع نسخه امیر بهادری (۴ ورقی) و اندازه آن ۲۵×۳۳ است و بر کاغذ خوقندی قدیم و ستبر، به نستعلیق ایرانی خوش نوشته شده است. سیصد و شصت و پنج صفحه شش ستونی دارد و در هر ستون ۳۱ سطر با دقت و حوصله جا داده شده است که باید بیش از سی هزار بیت باشد. صحافی ناشیانه و ضایعات و لکه‌ها پاره‌ای از سطرها را ناخوانا کرده است. کتابت یکدست به نظر نمی‌رسد و در برخی از صفحه‌ها خطی پست‌تر دیده می‌شود که شاید هم ناشی از خستگی و بی‌حوصلگی کاتب باشد. در کناره چند صفحه، یادداشت‌هایی در اصلاح و با توضیحات از اشخاص ناشناسی آمده که چندان هم خوانا نیست. در آغاز و پایان نسخه نامی از سراینده و کاتب وجود ندارد، جز آن‌که در صفحه نخست به چنین یادداشتی برمی‌خوریم:

اول کتاب افتاده بود، ندانسته می‌شد که مصنف کیست؟ روزی در فرهنگ جهانگیری، در لغت هم‌آورد، دیده شد که نظیر آورده از حکیم زجاجی. بَعْدَه دانسته شد که این کتاب زاده طبع حکیم زجاجی، مَدَح صاحب دیوان صدرالدین زنجانی، بوده.

نسخه نه تنها افتادگی‌هایی دارد بلکه بسیار مغشوش و در هم‌ریخته است و گویا کتاب با صفحات پراکنده‌ای صحافی شده و با احتمالاً نسخه‌ای که به دست کاتب افتاده نقص‌هایی داشته است.

در صفحه آخر نسخه سروده‌های زیر آمده است:

نویسنده را نیست فردا امید	نوشته بماند سیه بر سفید
ز آن که من بنده گنه‌کارم	هر که خواند دعا طمع دارم
که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود	پپوش‌گر به خطایی رسی مزن طعنه

و پس از آن آورده است:

تم الكتاب بعون ملك الوهاب في سنة ۱۰۹۲ من هجرة النبويه في مستقر الخلافة اكبرآباد

پس کتاب باید در اکبرآباد (آگره) هند، به روزگار پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ)، کتابت شده باشد، ولی نام و نشان کاتب و حتی اشاره‌ای به گوینده را در بر ندارد، جز آن که خط آن به نستعلیق ایرانی بسیار نزدیک است، با آن که در هند نوشته شده است.

### حکیم زجاجی کیست؟

یادداشت پیش گفته مرا به فرهنگ جهانگیری رهنمون شد. با بررسی آن کتاب دریافتم که در میان ۳۸۵ سراینده، که شعر آنان به شاهد لغت آمده، بیش از سی بار از حکیم زجاجی نام برده شده و از سروده‌های وی نقل گردیده است؛ و این نشان می‌دهد که، به روزگار نگارش فرهنگ جهانگیری (میان سال‌های ۱۰۰۵ و ۱۰۳۲ هـ)، بدون تردید نسخه‌ای از دیوان زجاجی در دست‌ریس میرجمال‌الدین حسین انجوی شیرازی، که در دهلی می‌زیسته، بوده است. نیز روشن می‌کند که سروده‌های او از چنان اعتباری برخوردار بوده که در ردیف شعرهای فردوسی، حافظ، سعدی و بزرگانی دیگر جای گیرد و حکیم هم نامیده شود.<sup>۲</sup>

در اینجا چند بیت نمونه می‌آورم:

در معنی استخر (اسطخر)، حکیم زجاجی راست:

مقامش در اول به استخر بود      شهان را بدان بوم و بر فخر بود<sup>۲</sup>

در معنی گزک حکیم زجاجی فرموده است:

ز کنعان و از رمله و از گزک      رسیدند گردن‌کشان یک به یک

و در مورد سنبه (فریفته) از حکیم زجاجی:

(۲) در فرهنگ آندراج، که نقل‌هایی از فرهنگ جهانگیری هم دارد، سروده‌های حکیم زجاجی بارها آمده است.  
(۳) به شاهد واژه استخر و سخر، دو بیت از حکیم فردوسی می‌آوریم تا گوشه‌ای از کار زجاجی بهتر دیده و سنجیده شود:

خرامان بیامد به قلعه‌ی سخر      که شاهنشان را بدان بود فخر

(شاهنامه فردوسی، چاپ محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۵، ج ۴، ص ۱۹۱۵)؛

نشیم گه آن‌گه به استخر بود      کیان را بدان بوم و بر فخر بود

(همان، ج ۱، ص ۲۷۸)

برون کن ز دل نقش خواب و خیال      مَث سنبه مُلک و مال و منال

در تاریخ جهانگشای جوینی، که به روزگار سراینده نگاشته شده، آمده است:

ای مبارک قدم جمال علی	عالمی گشت شادمان از تو
تا به طوشش برفتی اندر پی	عاقبت هم نبرد جان از تو
می نیاید برون زهیت تو	صاحباً، صاحب الزمان از تو
هیچ مخلوق از تو جان نبرد	گر گریزد به آسمان از تو <sup>۴</sup>

به روایت تاریخی یادشده، این قطعه دربارهٔ جمال‌الدین علی تفرشی و مدح او آمده که از اکابر عراق بوده است و هر کس از شاعران آن دوره بیت‌هایی در این باب گفته‌اند: در لغت‌نامهٔ دهخدا، در واژهٔ زجاجی، عیناً همین مطلب نقل شده است. در فرهنگ جهانگیری، به شاهد واژهٔ کاهنگان<sup>۵</sup> (کهکشانشان) و گاهنگان<sup>۶</sup> (هاله)، این بیت از زجاجی آمده است:

جمال لعل‌وش خواجه در عمارِ سیم      چنانکه ماه رُود در طریقِ کا (گا) هنگان

این بیت و قطعهٔ مربوط به مدح جمالِ علی نشان می‌دهد که سراینده، به احتمال زیاد، اشعار و دفتر دیگری داشته که از آن آگاهی نداریم. در منابع چندی که در دست‌رس داشتم، از سراینده، جز آنچه گفته شد، مطلب دیگری به دست نیاوردم. اما، با توسل به سروده‌های خودش، می‌توانیم گوشه‌هایی از زندگانی او را روشن کنیم. نسخه از صفحهٔ ۲۳۳ متن شروع شده که زیر سرنبد «شرح احوال قایل» از حال و روزگار شاعر در آن بیت‌ها سخن رفته است. نسخه با پیکار مهلب و جنبش مختار آغاز می‌شود. شاعر، پس از آنکه دورهٔ خلافت مستکفی را به پایان می‌برد، از زندگانی خویش سخن می‌گوید. در آغاز زایجه ماندی از خود می‌آورد:

مرا صاحب طالع آمد زحل	از آنم بیفزود قدر و محل
فتادست بهرام در برج حوت	وزانجا مرا قوت افزود و قوت
... ز طالع به دلو اندرست آفتاب	از آنم چنین خرم و کامیاب
... عطارد چو در طالعم جای کرد	مرا در سخن کشورآزای کرد

۴) تاریخ جهانگشای، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، ۱۳۳۴، ص ۲۸۱.

۵) فرهنگ جهانگیری، ص ۴۵۵. ۶) همان، ص ۴۶۹.

### ... ز تاریخ بر ششصدافزود هشت فراوان شگفتی به سر درگذشت<sup>۷</sup>

بدین گونه، تاریخ تولد خود را سال ۶۰۸ اعلام می‌کند و معلوم می‌سازد که با سخن‌ورانِ بزرگ، چون سعدی (تولد: ۶۰۶)، مولانا جلال‌الدین رومی (تولد: ۶۰۴) و فخرالدین عراقی (تولد: ۶۱۰)، هم‌روزگار بوده است. تاریخ مرگ او را در جایی نیافتیم، ولی، در این کتاب، از روزگار پیری خود شکوه دارد و در سال ۶۹۷، سال کشته شدن صدرالدین زنجانی، او زنده بوده و شعرهایی در سوگ او گفته و در این صورت باید بیش از نود سال زیسته باشد. گویا لقبش شمس‌الدین بوده که صدر جهان، به نشانه دوستی یا احترام، او را شمس می‌خوانده است.

چو خوردی می‌ناب آن کامیاب به من شمس کردی به مجلس خطاب<sup>۸</sup>  
و، در جایی دیگر، خود را نصر و فرزندش را سلیم می‌خواند.

«سلیم» است فرزانه فرزند «نصر» نبینی چنو در جوانان عصر<sup>۹</sup>

اما برگردیم به دنباله داستانِ قایل که روی داده‌های روزهای کودکی را کوتاه و ساده بیان کرده و می‌گوید که در پنج سالگی به مکتب رفته و یک ساله قرآن را فرا گرفته است.

چو شد سال من پنج ای کامیاب ز مہدم سوی مکتب آورد باب  
به یک ساله قرآن بیاموختم چراغی ز دانش برافروختم

از شور و شوقِ آموختن آسوده نمی‌خوابد و سحرگاهان پای به مکتب می‌گذارد. پس از قرآن‌خوانی او را به فراگیری خطاطی و کتابت روانه می‌کنند:

به بازی بُد میل من کامیاب مرا شب ز شادی نمی‌برد خواب  
سحرگاه رفتم بر اوستاد گرفتم ازو مصحف مجد یاد  
ز قرآن به خطم فرستاد باز ...

سپس از حوادثی که در کودکی بر او گذشته سخن به میان می‌آورد، که سرش شکسته

۷) ازان پس که بنمود پنجاه و هشت به سر بر فراوان شگفتی گذشت (شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ج ۲، ص ۴۶۳).

۸) ذیلی سربند «احوال گوینده با مخدوم سعید، طاب مٹواہ (مٹاہ)»، ۱۲۵ متن.

۹) ذیل سربند «درملح مخدوم عزه نصره»، ۱۴۵ متن.

و، پس از بهبود، از بیماری و مرگ پدرش می‌گوید:

چو من به شدم باب رنجور شد      ازو خواب و آرام دل دور شد  
کشید آن جوانمردشش ماه رنج      به فرجام شد زین سرای سپنج

و مرگ پدر آغاز تلخی‌ها و دشواری‌های زندگی‌اش است.

بسی رنج دیدم به مرگ پدر      بریدند من بنده را بال و پر  
پس از وی مرا مهربانی نبود      همان گله را مر شبانی نبود

پربشان حالی و آشفتگی در زندگی داخلی آنان پدید می‌آید، هستی آنان را غارت می‌کنند و او، به ناچار، گرفتار تکفل هزینه‌های خانواده می‌شود و حرفه پدر را، که شیشه‌گری است، برمی‌گزیند.

غلامان نکردند فرمان من      زدند آتش کینه در جان من  
برفتند و بردند مال مرا      ندانست کس هیچ حال مرا  
بیاموختم صنعت باب خویش      نبودم بر هیچ کس آب خویش  
به دانش چو آن کار بشناختم      ز سنگ و گیه گوهری ساختم

در صفحه ۸۳ متن نیز سخن از پیشه شیشه‌گری به میان آورده است.

در آن دم که دم‌گیرم ای جان [به چنگ]      برون آورم لعل رخشان ز سنگ

و در دنباله آن ستایش از جوینی است، که خود را زجاجی نامیده و جای تردیدی باقی نمی‌گذارد.

چو در مجلس آرنده پیش تو جام      ز زجاجیت یاد بادا مدام

پس چنین است که چون شیشه‌گری پیشه داشته به زجاجی شهرت یافته است. باری، در کارگاه شیشه‌گری، از برکت ذوق و طبع لطیف، به کار شعر و ادب نیز پرداخته و پس از چندی آوازه و اعتباری به دست آورده است.

دلم مهر اشعار در جان گرفت      زخم رنگ یاقوت و مرجان گرفت  
هوس کردم این شعر پرداختن      ز جوهر چنان جام‌ها ساختن

شناگستر شهریاران شدم به نظم از همه نامداران شدم

## ممدوحان حکیم زجاجی

از میان سروده‌هایی که در این نسخه فراهم آمده، در نعت پیامبر خدا (ص) و پیشوایان مذهبی شعرهایی دیده می‌شود. جای‌جای نیز برخی از پهلوانان، امیران، خلفا، سرداران، وزیران و بزرگان، به هنگام بیان داستان‌ها، به گونه‌ای ستوده شده‌اند. در بخش ذکر فاجعه کربلا و جنبش مختار و ستایش از حضرت علی (ع)، تمایل او به مذهب شیعه به روشنی دریافته می‌شود.

اما قطعه‌هایی ویژه به نام خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و صدرالدین زنجانی می‌بینیم که، همراه ستایش، حکایتی از بیان حال و روزگار سراینده دارد و سیاسی از مهربانی‌ها و کمک‌های آن بزرگواران. از رنج و اندوه خود در مرگ زنجانی نیز سخن به میان آورده است.

محمد جوینی صاحب دیوان آباقاخان بود و در سال ۶۶۱، به فرمان هلاکو، به وزارت برگزیده شد<sup>۱۰</sup>، و پس از بیست و نه سال خدمت در دستگاه امیران مغول، به سال ۶۸۳ کشته شد<sup>۱۱</sup>. در این نسخه، هرچند ستایش‌هایی از محمد جوینی دارد، اشاره به قتل او را نیافتم.

سعدی، خواجه نصیرالدین طوسی، صفی‌الدین ارموی، همام تبریزی، و بدرالدین جاجرمی در ستایش از جوینی کتاب و سروده‌هایی دارند<sup>۱۲</sup>. کاتبی قزوینی الرسالة الشمسیه<sup>۱۳</sup> را، که در منطق است، و فخرالدین عراقی عشاقنامه را به نام او کرده‌اند<sup>۱۴</sup>. اما در بعضی کتاب‌ها و تذکره‌ها و زندگانی رجال دوران حکمرانی مغول‌ها که مرور کردم، نامی از حکیم زجاجی و شعر او ندیدم. مدفن<sup>۱۵</sup> جوینی و فرزندانش در چرنداب، یکی از محله‌های<sup>۱۶</sup> تبریز، قرار دارد که زجاجی سال‌های پیری را در آنجا به سر آورده است.

در صفحه ۸۳ متن، با سربند «مدح مخدوم جهان اعز الله انصاره»، می‌گوید:

۱۰) حبیب السیر، ۱۳۲۲، ۸۴، ۱۰۴.  
۱۱) عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۳۳.  
۱۲) لغت نامه دهخدا، ۱۳) عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۵۰۳.  
۱۴) همان، ص ۵۳۸، ۱۵) همان، ص ۲۳۳، ۱۶) لغت نامه دهخدا.

سخن بشنو ای مرد اگر عاقلی  
چو من مدح صاحب کنم یاد گیر  
محمد جوینی تویی آن وزیر  
... تو دانی سخن نغز پرداختن  
... سخا و سخن زیور جان توس  
... محمد جوینی دلت شاد باد

به یاد آر و بنویس اگر ناقلی  
سخن‌های دیگر همه باد گیر  
که بخت جوان داری و عقل پیر  
که یارد به نودت سخن ساختن  
زمین و زمان زیر فرمان توس  
ز بسند جهان جانت آزاد باد

و، پس از بیان مطالبی دیگر، باز هم به ستایش از جوینی می‌پردازد:

امیرست و لشکرکش و رزم ساز  
کرم در وجودش چو جان در تن است  
... از آن دشمنش سرنگون است و پست

جهان‌گیر و گردانکن و سرفراز  
ز ماه رُخش آسمان روشن است  
که دارد یکی تیغ بُرّان به دست

اما از سروده‌های زیر چنین برمی‌آید که به درگاه جوینی راه نیافته و تنها آرزوی رسیدن به آن مقام را در دل داشته است. در ابیات زیر، سال‌های پیری و روزهای انزوی او در چرنداب تیریز نشان داده شده است:

مرا آرزو بود یک چندگاه  
... اگر مجلسش را نباشم ندیم  
... یکی چرخ گردنده‌ام پیر کرد  
... چو بیدی شد آن سرو بالای من

که باشم به درگاه او سال و ماه  
چو دولت به درگاه باشم مقیم  
به گردن‌دم سال زنجیر کرد  
مزار چرنداب شد جای من

در آن سال‌های پیری و روزهای تنهایی، سرودن شعر را ندیم خویش ساخته است:

مرا هم‌نشین این کتاب است و بس  
... نگوید سخن تا نپرسم از وی  
... دریغا که طبع جوان پیر شد  
گل و یاسمین رخ همچو ورد  
... کنون در گل و لاله رنگی نماند

که دارد به گیتی چنین هم‌نفس  
حریفی است خوش خلق بی‌گفتگوی  
به چشم اندرونم مژه تیر شد  
بسیا و بسین گشت منشور زرد<sup>۱۷</sup>  
همان لعل را وزن سنگی نماند

(۱۷) بسنجید با:

رخ لاله‌گون گشت بر سان کاه  
ز پیری خم آورد بالای راست  
چو کافور شد رنگ ریش سیاه  
هم از نرگسان روشنایی بکاست  
(شاهنامه فردوسی، دبیرسیاقی، ۱۳۳۵، ج ۳، ص ۱۱۱۴)



با فرا رسیدن پیری، باز هم طبعی جوان دارد و در ستایش از جوینی ادامه می دهد:

ولیکن هنوزم روان خاطرست      بسان یکی نوجوان شاطرست  
ز فرقت مبادا یکی موی کم      سرت سبز بادا چو باغ ارم

جای دیگر، در صفحه ۱۴۶ متن، شمس الدین محمد جوینی را ستوده و هم از بخشش‌ها و بزرگواری او و این که زندگی در چرنداب، در سایه توجه و مهر وزیر، امن و آسوده است سپاس‌گزاری نموده است:

به پیری جوان گشت طبع روان      روان باشد ای دوست طبع جوان  
... در آینه بینم مگر روی خویش      چو شمع است تو تم ز پهلوی خویش  
... مزار چرنداب جای من است      در آن بقعه خلوت سرای من است  
... ندارم پسی نیستی ترس و بیم      که از روی زر دارم از دیده سیم  
... جزین دفترم نیست یاری دگر      ندارم جزین هیچ کاری دگر  
... چو خواهم به یک روزبیتی هزار      بگویم به از لؤلؤ شاهوار  
... به اقبال این صاحب پاک‌زاد      نجنبد یکی برگ باغم ز جای

همان‌گونه که قبلاً هم گفته شد، از کشته شدن محمد جوینی سخنی به میان نیآورده است. در میان سروده‌های این نسخه، ستایش‌هایی از صدرالدین زنجانی وجود دارد. در صفحه ۸۳ متن، آنجا که از حال و روزگار و زندگانی خویش سخن دارد، به روشنی می‌گوید که در حلقه شاعران راه یافته و روزی هم به مجلس صدر جهان<sup>۱۸</sup> درآمده است.

ملک صدر دین در جهان شاه شد      ز گفتار و کردارم آگاه شد  
... مرا از میان سران برکشید      دلم از برش زَر و گوهر کشید  
... مرا بر سرپر طرب جای کرد      نوایی از اقبال بر پای کرد  
... به ایام آن خسرو سرفراز      شدم از همه چیزها بی نیاز

هم‌چنین در شرح زندگانی او می‌خوانیم که، در میان سراینندگان بسیاری که در خدمت صدر جهان بوده‌اند مرتبه‌ای والا تر می‌یابد و سخت مورد توجه اوست.

۱۸) صدرالدین احمد خالدی زنجانی نایب طغاجار نوین بود و گیخاتو، در ششم ذی‌الحجه سال ۶۹۱، او را به وزیری انتخاب کرد و صدر جهانش نامید. در ۲۲ رجب سال ۶۹۷، او را به قتل رساندند. (عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۴۷-۲۶۵).

مرا از همه نیک‌تر داشتی دمی از خودش دور نگذاشتی

در سربندی دیگر (احوال‌گوینده با مخدوم سعید طاب [مثنوا<sup>۱۹</sup>]، صفحه ۱۲۵ متن، به احترام و اعتبار خود در دستگاه صدر جهان اشاره دارد و حکایت می‌کند که میر شاعران و به قولی ملک‌الشعرای دربار او شده و از نعمت و جاهی برخوردار است:

که نیکو بُد از فضل او کار من	ملک صدر دین بود سردار من
به رویم در کام بگشاده بود	... مرا میری شاعران داده بود
همه کارها را به تدبیر کرد	... مرا بر سر گردن‌تان میر کرد
وزو بنده انبارها زر کشید	... چو تیغ از میان بنده را برکشید
برش گر شدم نیمه‌شب بار داد	... به من غله آن شه به انبار داد

روز به روز به خلوت زنجانی نزدیک‌تر می‌شود تا آنجا که مورد مشاوره قرار می‌گیرد و به هر حال از جمله خاصان اوست:

نخواندی کسی را دگر سوی خویش	نشاندی رهی را به پهلوی خویش
نپوشیدی از بنده سود و زیان	سخن‌ها به من گفتی اندر نهان

در صفحه ۱۲۵ متن، از مرگ زنجانی به درد آمده و می‌خوانیم که به روزگار پیری تا چه اندازه این روی داد اندوه و رنج او را موجب شده است. اما از قتل صدر جهان گفتگویی نیست.

به‌من بر سیه شد سراسر جهان	چو آن شاه در پرده شد ناگهان
به گوشم نیامد نوای رباب	بشستم دل و دست خویش از شراب
به کنجی درون جایگه ساختم	دل از کار گیتی بپرداختم
چنین تا بود زنده جان در تنم	... دعای روانِ ملیک می‌کنم
نبودم پس از وی یکی روز شاد	... مرا مرگ شه داغ بر دل نهاد
روان تو بر دیگر اندازه باد	... ملک صدر دین روح تو تازه باد

بار دیگر، در پایان «شرح احوال قایل»، صفحه ۲۳۴ متن، از مرگ زنجانی شکوه دارد و فرزند او را می‌ستاید:

روان ملک صدر دین شاد باد	به فردوس جای وی آباد باد
... برفت او و من ماندم ایدر به جای	زیبوی نه دست است با من نه پای
جگر پر ز خونم درون پر ز درد	به مرگ چنان شاه آزاد مرد
... مبرّاد این چرخ پیوند او	بماناد این پاک فرزند او
درین پادشاهی به اقبال و بخت	میفتاد این خسروانی درخت

ولی در هیچ جا نشانی از فرزند صدر جهان که به مرتبه والایی رسیده باشد نیافتیم. از ابیات صفحه ۱۴۶ متن، با سربرند «این بی‌تی چند در حق فرزند خود»، چنین برمی‌آید که مرید پیری است و زندگی خود را شامل برکات و کرامات او می‌داند:

مرید یکی پیروم اندر جهان	که با من بود آشکار و نهان
بزرگ است و صاحب کرامات و پاک	تصرف کند اندرین آب و خاک
... درونش از آن است خالی ز عیب	که بگشاد یزدان ورا راه غیب
... نشان سعادت چو گردیده‌ام	در آیینی روی او دیده‌ام
... ز بخشایش اوست طبعم روان	وزو خاطر پیر من شد جوان

دیگر از کسانی که زجاجی از آنها ستایش کرده جمال علی تفرشی است که پیش‌تر ابیاتی به این مناسبت نقل شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات علوم انسانی

### تاریخ سرایش

از آغاز و انجام کار حکیم زجاجی تاریخ روشنی به دست نیاوردیم، جز آن‌که در صفحه ۸۳ متن، در ستایشی از جوینی، سخن از شصت و هشت سالگی خود دارد.

بپرداختم ز آل مروان کنون	رسانم سخن را به کیوان کنون
بدین داستان چشم روشن کنم	جهان خوش‌تر از صحن گلشن کنم
چو شد سال گوینده بر شصت و هشت	ز عمر آنچه نیکوترین [بر] گذشت

محمد جوینی در سال ۶۶۱ به وزارت رسیده است و اگر تاریخ به دنیا آمدن زجاجی را همان ۶۰۸، که پیش از این آمده، بدانیم، پس داستان مروانیان باید در حدود سال ۶۷۶

به انجام رسیده باشد.

در صفحه ۱۴۵ متن، که سخنانی با فرزند خویش دارد، باز هم از شصت و هشت سالگی خویش یاد کرده است. در این بخش خود را نصر و پسرش را سلیم نامیده و آرزو می‌کند فرزندش کار او را دنبال کند:

بدین نیگویی دفتری ساختم	سخن را به گردون برافراختم
اگر بگذرانم من از شصت و هشت	گرازان بتازم بدین کوه و دشت
... و گرازان که پستی کند خاطر	زبون‌تر شود خاطر شاطرم
... و گردست [درد و غم] بست پای	دهم من به فرزند دلبد جای
... سلیم است فرزانه فرزند نصر	نیینی چنو در جوانانِ عصر

چنین به نظر می‌آید که در سن شصت و هشت سالگی، که سراینده در دو جا از آن به روشنی سخن گفته و حدوداً باید میان سال‌های ۶۷۵ تا ۶۸۰ باشد، کار سرودن بخشی از اشعار به پایان رسیده است. از جانی دیگر، در صفحه ۲۳۴ متن، در ادامه ستایش از صدرالدین زنجانی، از ده سال رنج خود در کار تهیه تاریخ منظوم یاد می‌کند و می‌گوید که این دفتر را به یاد زنجانی پرداخته است، به امید آن‌که در روزگار پیری از او دست‌گیری شود:

ببردم در این نامه ده سال رنج	نرفتم پی نعمت و مال و گنج
نکوتمای خواجه جستم درین	مدد خواستم از جهان آفرین
به اقبال صاحب قران جهان	قرین طرب گردم اندر نهان
به پیری مرادست گیرد به جای	نماند که آید سرم زیر پای
مرا گردد الطاف او دست‌گیر	رساند ز چاهم به چرخ اثیر <sup>۲۲</sup>

نیز، در صفحه ۳۳۱ متن، نشان می‌دهد که وقتی نمایندگان و پیش‌قراولان مغول قصد

(۲۱) نسخه: درود هم

(۲۲) بسنجید با:

بپیوستم این نامه راستان	پسندیده از دفتر باستان
که تا روز پیری مرا بر دهد	بزرگی و دینار و دفتر دهد
چو سی سال بردم به شهنامه رنج	که شاهم ببخشد به پاداش گنج
مرا در جهان بسی نیازی دهد	میان سران سرفرازی دهد

(شاهنامه فردوسی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ج ۳، ص ۱۱۱۳)

تبریز کرده‌اند و تبریز بدون خون‌ریزی تسلیم شده و امان یافته است، او هفت ساله بوده و در زمان سرودن این اشعار شصت و هفت سال داشته:

ز ششصد فزون پانزده سال بود	که با خیل منصور این حال بود
مرا اندرین سال کان خیل رفت	نشد سال گوینده افزون ز هفت
کنون شصت و هفتیم گشتیم پیر	ز تأثیر چرخ و ز دوران تیر

اما، از این‌که سروده‌هایی در تأسف بر مرگ زنجانی دارد تردیدی باقی نمی‌ماند که حکیم به سال ۶۹۷، هنگام کشته شدن صدر جهان، زنده بوده است و بیش از نود سال داشته. پس هم از عمر درازی برخوردار بوده و هم سال‌های بسیار در کار شعر و ادب به سر برده است. از مرگ زنجانی سخن گفته، اما اشاره‌ای به کشته شدن او در هیچ جای نسخه ندیدیم. آغاز و پایان کار او را نیز به دست نیاوردم و تاریخ مرگ او هم معلوم نیست. اما نام‌های اشخاص بعضی حوادث تازه را، که در جایی دیگر از آنها ذکر کرده، در آن می‌توان یافت.

در صفحه ۱۴۵ متن، که سخنانی با فرزند خویش دارد، از اخلاق درست و تربیت شایسته وی یاد می‌کند و ایمان و بزرگواری‌هایش را می‌ستاید و، در آخر، آرزو می‌کند که سلیم کار او را پی گیرد.

اگر من نمانم درین کهنه دیر	شوم بر سپهر فنا تیزسیر
... برآنم که فرزانه فرزند من	به جای آورد عهد و سوگند من
پس از من بپردازد این نامه را	ز دانش کند گرم هنگامه را
... چو او اندرین داستان ره برد	روان من از چاه بر مه پرد
نهال امیدم به بار آورد	هنر هرچه دارد به کار آورد

آیا ممکن است که بخشی از اشعار این کتاب سروده فرزند او باشد؟ حکیم زجاجی پند و اندرز دادن را فراموش نکرده و هرجا مناسبتی فراهم آمده، به پیروی از حکیم فردوسی، از نیکی و دادگستری و یزدان‌پرستی سخن گفته است. شاید به همین مناسبت باشد که در فرهنگ جهانگیری از او به عنوان حکیم یاد شده است. در مرگ طغرل سلجوقی، صفحه ۳۴۷ متن، چنین می‌خوانیم:

به دردم ازین گنبد سرنگون      که چون آسیایی است گردان به خون

نیاساید از کشتن و سوختن  
... مباحش ایمن اندر سرای فریب  
... مکن زور بر مردم زبردست  
... مخور آنچه داری به درویش بخش

چه خواهد ازین فتنه افروختن  
به یاد آر چون برفرازی نشیب  
مهر هر زمان سوی شمشیر دست  
کز آنجا شما را رسد بیش بخش

### درباره منظومه

حکیم فردوسی شاه‌کار جاودانه خویش را از نخستین پادشاهان افسانه‌ای، که آبادانی و فرهنگ را به ایران زمین آوردند، آغاز می‌کند و به فرو پاشیدگی دودمان ساسانی پایان می‌بخشد. چنین می‌نماید که حکیم زجاجی کار او را دنبال کرده و منظومه را از پیدایش پیامبر اسلام (ص) شروع و تا روزگار زندگی خویش ادامه داده است. در صفحه ۲۶۳ متن می‌گوید:

ز من گشت دست فصاحت قوی  
ز اول که اصل سخن ساختم  
ز مروانیان گفته‌ام پیش‌تر  
بسپرداختم دفتر پهلوی  
ز آل پیمبر بسپرداختم  
سخن‌های زیبا و موزون و تر

و باز هم در صفحه ۲۸۰ متن چنین آمده است:

ز اول بگفتیم از مصطفی  
ز مروان و مروانیان سر به سر  
ز یاران و از ...  
بگفتیم حال پدر تا پسر

اما در نسخه حاضر از چنین مطالبی ذکری نیست، بلکه آغاز سخن از پیکار مهلب و سپس جنبش مختار است. پس باید مجلد اول این کتاب هم وجود داشته باشد<sup>۳۳</sup>. زجاجی از شاهان ایران باستان هم، بنا به گفته خودش «به ضرورت»، سخن گفته است – سخنی به نشانه علاقه‌مندی به آن روزگاران و ستایشی از فردوسی.

۲۳) استوری (مجلد دوم، ص ۴۵۲ و ۷۷۷) از همایون نامه، کار سراینده‌ای ناشناخته، یاد کرده و آورده که این منظومه، به روزگار آباقاخان (۶۶۳-۶۸۰)، به دستور عظاملک جوینی، سروده شده است. نسخه تاریخ منظومی است به پیروی از شاهنامه که از تولد رسول اکرم (ص) آغاز می‌شود و گفته شده که به روزگار هلاکو می‌انجامد. با این نشانی‌ها شاید بتوانیم حدس بزنیم که آن جلد یکم این منظومه باشد. این ناچیز درصدد به دست آوردن آن نسخه هستم که در ایروان نگه‌داری می‌شود. (برای این نسخه ← فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۶: ۴۵۶۷، الذریعه، ۲۵، ۲۴۱؛ بر گل روسی، ۵۴۷۰۱؛ فهرست مشترک، فهرست‌واره، ۱۱، ۱۱۴۱۱.

سخن مختصر تا نگردد دراز	بگویم ز عهد کیومرث باز
به درگاه آن نیک خواهان برم	... سپردازم و نزد شاهان برم
ابوالقاسم آن نامدارِ خطیر	... اگر چند فردوسی بی نظیر
به الماس معنی سخن سفته بود	از آن پادشاهان سخن گفته بود
از و نو شد اخبارهای کهن	کسی خوب تر زان نگوید سخن
که آوردم از کار شاهان به یاد	ولیکن مرا این ضرورت فتاد

تا به امروز، این نسخه را یگانه شناخته‌ام و نسخه دیگری نیافته‌ام. در صحافی آشفته‌گی‌هایی دارد و چنین پرمی آید که از روی نسخه‌ای رونویسی شده که آن نیز آشفته بوده است، چون در برخی جاها ترتیب تاریخی در هم ریخته‌گی‌هایی دارد. نمی‌دانم آیا می‌توانیم پاره‌ای از این آشفته‌گی‌ها را به حساب دخالت‌های سلیقه‌ای کاتب بگذاریم؟ به هر حال، بر آن شدم بخشی را که به دوران زندگی سراینده مربوط و نزدیک است مقدم بدارم، به گمان آن‌که شاعر روی داده‌های آن دوره را یا خود شاهد بوده و یا از این و آن شنیده که شاید نکات تازه‌ای هم داشته باشد و حداقل این که گوشه‌ای از حوادث تبریز را بازگو کرده باشد.

غرض، همین که توانسته‌ام اشعاری را از نهان‌گاهش در کتاب‌خانه دانشگاه پیشاور بیرون کشم و در دست‌رس هم‌وطنان خود بگذارم که در قرن هفتم، در گوشه عزلت یکی از محله‌های تبریز سروده شده و ناشناسی، در روزگار اعتبار و اقتدار زبان و ادب فارسی در سده یازدهم در شهر آگره هند، خوش‌نویسی آن را ندیم‌تهایی و خلوت خویش ساخته راضی و خوشحال هستم. امیدوارم کاستی‌هایی که در کارم دیده می‌شود بر بنده ببخشایند.

### مختصری درباره کیفیت کتابت نسخه و آشفته‌گی‌های آن

- حرف‌های پ، چ، ژ، گ به صورت ب، ج، ز، ک نوشته شده است.
- نقطه حروف در بسیاری موارد در جای خود گذاشته نشده، واژه‌هایی که نقطه حروف در آنها گذاشته نشده نیز کم نیست.
- های مختفی در جمع کلمه افتاده و نشانه جمع پیوسته به کلمه نوشته شده است.
- متن اشتباهات بسیاری در شیوه املا دارد و به راحتی نشان می‌دهد که کاتب چندان

- احاطه‌ای به رسم‌الخط فارسی نداشته است.
- نسخه به‌طور کلی درهم‌ریخته و آشفته است و ترتیب و نظم تاریخی و منطقی ندارد و صفحات پیش و پس شده است.
  - سلیمان و نعمان و نظایر آنها به صورت سلیمان و نعمن نوشته شده است.
  - حروف ربط و اضافه گاه ساقط و گاه زاید است.
  - به رسم شیوه کهن، صورت‌های نوشتاری آنچ، کچون، چگوی (چه‌گویی)، کین (که این)، چتو (چو تو)، آنک (آن‌که) اختیار شده است.
  - در برخی جاها مصراع یا بیت‌ی موزون نیست.

□

